



کمال اطهاری در گفت‌وگو با «شرق» از نقش بورژوازی ملی در توسعه می‌گوید

لیبرال‌های وطنی در اندیشه بازگشت به دهه ۷۰

بورژوازی ملی و نقش آن در توسعه یکی از مواردی است که گاهی از طرف راست و چپ نادیده گرفته می‌شود. مسلما نمی‌توان نقش بورژوازی ملی در توسعه را نادیده گرفت؛ چراکه تقویت و ریشه‌دارشدن این بخش توان رقابتی کشور در بازارهای جهانی را افزایش می‌دهد و خطر وابستگی را دور نگه می‌دارد. کمال اطهاری در گفت‌وگو با «شرق» از نقش بورژوازی ملی و چگونگی شکل‌گرفتن لیبرالیسم مبتدل می‌گوید و بر این باور است که لیبرال‌های وطنی اندیشه بازگشت به دهه ۷۰ را در سر می‌پروراند. گفت‌وگوی ما با وی را در ادامه بخوانید:

◀ شما چه سهمی برای لیبرال‌ها و بورژوازی در توسعه اقتصادی ایران قائل هستید؟

اجازه بدهید اول اصولی را که به آن معتقد هستم، بازگو کنم، بعد وارد بحث شویم. همان‌طور که مارکس می‌گوید بورژوازی، نقش انقلابی در تاریخ دارد و این نقش انقلابی تا زمانی که بتواند رشد نیروهای مولد یا رشد پایدار اقتصادی را موجب شود؛ باقی می‌ماند. از لحاظ تاریخی معتقدم فرقی ندارد که اردوگاه‌ها مایه فائق شود یا اردوگاه کار فائق باشد. اینکه اردوگاه کار یا همان سوسیالیسم دولتی فائق شده و بگوید بورژوازی نقشی نداشته است یا آنهایی که می‌گویند سرمایه جهانی شده است و بورژوازی ملی نقشی در تکامل تاریخی جوامع ندارد را رد می‌کنم. توسعه جوامع درون‌زاست و در این موضوع مسلما این‌چنین سلطه‌هایی تأثیر دارد، اما تعیین‌کننده نیست و هیچ‌گاه مسیر توسعه جوامع از بیرون تعیین نمی‌شود. بورژوازی تا زمانی که بتواند در توسعه و تکامل تاریخی جوامع نقش داشته باشد، جایگاه دارد و از آنجایی که بورژوازی هنوز در جهان جایگاه دارد، در ایران هم جایگاه دارد. به‌نظر من، روشنفکران عهد مشروطه به خوبی مفهوم لیبرال را درک کرده بودند و به معنای کامل کلمه لیبرال بودند. آنها فهمیده بودند که سرمایه رابطه اجتماعی– تاریخی است نه اصول لیبرالیسم است که آنها به خوبی درک کرده بودند برای همین نهادهایی تأسیس کردند که هنوز در تاریخ امروز پابرجاست و اساس روابط مدنی ایران را پی ریخته است.

◀ با این صحبت‌های شما، یعنی آنچه امروز به‌عنوان لیبرال شناخته می‌شود از اصالت تاریخی برخوردار نیست؟

بله، همین است. ما می‌بینیم لیبرالیسم به معنایی که امروز مطرح و تفسیر می‌شود چقدر عقب‌مانده‌تر و بی‌مایه‌تر از چیزی است که روشنفکران مشروطه به آن رسیده بودند. در قرن ۲۱ اینها روابط اقتصادی را مستقل از دامنه فعالیت‌های اجتماعی مناسب و اجتماع می‌بینند و برهمین‌اساس این دو از هم منفک شده می‌دانند و کسانی حاکم بر اقتصاد شده‌اند که خود را لیبرال می‌دانند.

از دیدگاه اینها باید روابط بازار بر اقتصاد حاکم شود و تمام اجتماع در خدمت روابط بازار باشد. در مرحله بعدی اگر روابط بازار شکل گرفت آزادی‌ها به‌وجود آید. این توامان بودن نهادهای اجتماعی با نهادهای اقتصادی را در نظر نمی‌گیرند.

نقدی که در جنگ جهانی دوم به اروپا وارد شد به همین شیوه نزد لیبرال‌های آن زمان بود؛ شیوه برخورد لیبرال‌های آن زمان روابط اقتصادی را به روابط اجتماعی تقدم می‌داد که درنهایت موجب ظهور فاشیسم شد. کشورهایی مثل آلمان برای اینکه تابع روابط اقتصادی باشند به سمت فاشیسم حرکت کردند. بنابراین این نوع تفکر جامعه را منحل می‌کند و روابط اجتماعی را به‌نفع اقتصاد می‌چرخاند، اما در نهایت جامعه واکنش نشان می‌دهد. در ظهور پوپولیسم دیدید وقتی روابط آزاد اقتصادی مقدم شد بر روابط تأمین اجتماعی، چه واکنش‌های غیرقابل پیش‌بینی‌ای صورت گرفت.

این نوع رویکرد در تضاد کامل با رویکرد تاریخ‌ساز است و تأمل تاریخی را به ارمغان نمی‌آورد.

در آن زمان جامعه ما نتوانست عواقب این سیاست‌ها را برتابد و رویکردان شد از نوع روابط اقتصادی که می‌خواست تمام نهادهای اجتماعی را در خدمت سود سرمایه رانتي درآورد.

به این موضوع می‌توان از زاویه دیگری هم نگاه کرد. وقتی کسانی به‌صورت افراطی با این موضوع مقابله می‌کنند، یعنی خود آنها هم غیرمستقیم در جلوگیری از تکامل تاریخی کشور نقش دارند، برای اینی‌که

اگر بخواهیم بورژوازی ملی را منحل کنیم کشور به یک مصرف‌کننده و واردکننده بزرگ کالاهای خارجی تبدیل می‌شود و با حاکم‌شدن دولت رانتي شیوه نادرست نهادهاسازی را شاهد خواهیم بود و اندیشه‌های نادرست از جناح چپ و راست قد علم می‌کنند. وقتی بورژوازی ملی را به رسمیت نمی‌شناسیم روابط اجتماعی نمی‌تواند پایدار باشد، رشد اقتصادی پایدار هم نداریم، پس دولت رانتي به همین بهانه حاکمیت پیدا می‌کند و حتی شعار علیه بورژوازی و سرمایه جهانی می‌دهد و اینها همه در حقیقت علیه تکامل تاریخی کشور حرکت می‌کنند.
◀ خاستگاه این تفکر در کشور کجاست و چرا این نگاه به وجود آمده است؟

شیوه‌های برخورداری از اندیشه تک‌فهمی که در اقتصاد سیاسی

وجود دارد، ریشه تاریخی عقب‌ماندگی در ایران است البته در همه

کشورها یک پیشینه تاریخی وجود دارد که مملو از غارت بوده است. اما وقتی اندیشه نهادهاسازان را متناسب با ضرورت تاریخی درک کردند

و از قواعد تاریخی به‌نفع تکامل خود استفاده کردند دیگر همچون ایران امروز مرتبه‌خوان نشدند که این سرنوشت تاریخی ماست و عقب‌ماندگی‌ها تکرار می‌شود. آنها دیگر سپاه‌نمایی نمی‌کنند، آن هم از نوعی که در ایران شکل گرفته است. برای همین توجه به این موضوع و نقد آن بسیار لازم است که اندیشه‌هایی که می‌خواستند نهادهاسازی کنند چقدر به‌ضرورت‌های تاریخ پشت کردند و به‌همین دلیل موفق نشدند تداوم داشته باشند و در صورت تداوم این روند موفق هم نمی‌شوند.

◀ چرا در طول تاریخ از روشنفکران مشروطه و زنده‌یاد سحابی و بازرگان به لیبرال‌های امروزی رسیدیم؟

در مقطع اول انقلاب تفکری که به‌اصطلاح چارچوب‌سازی نهادی

را بتواند شکل بدهد، وجود نداشت. مصدق مسلط بر نهادهای

آینده‌ساز بود؛ از جمله بر قانون شهرداری، قانون کار و ملی‌شدن نفت

به‌صورت همه‌جانبه اشرف داشت و این نکته برگ برنده وی بود. در

آستانه انقلاب نمایندگان بورژوازی ملی مثل آقای بازرگان و زنده‌یاد

سحابی که بورژوازی ملی را با عدالت درهم می‌آمیخت، از طرف چپ

و راست تحت‌فشار قرار گرفتند. در مقطعی هم انکار که بعضی‌ها

ناگهان از خواب غفلت بیدار شدند، به سمت لیبرالیسم مبتدل رفته و

آن را جایگزین لیبرالیسم تاریخی کردند. این اتفاق خلاف خواسته‌های

جامعه بود که می‌خواست اصلاحات اساسی صورت داده و خود برای

آینده‌اش تصمیم‌گیر باشد.

◀ در مقطع اول انقلاب تفکری که به‌اصطلاح چارچوب‌سازی نهادی را بتواند شکل بدهد، وجود نداشت. مصدق مسلط بر نهادهای آینده‌ساز بود؛ از جمله بر قانون شهرداری، قانون کار و ملی‌شدن نفت به‌صورت همه‌جانبه اشرف داشت و این نکته برگ‌برنده وی بود

مردم می‌خواستند در تعیین سرنوشت خود مشارکت کنند و اهداف انقلابیون مشروطه را در سر می‌پروراندند که همان عدالت اجتماعی مغفول‌مانده بود. به‌جای اینکه صرفاً مصرف‌کننده کالاهای خارجی باشند تولید را رونق بخشند. در چنین شرایطی این خواسته‌ها کنار گذاشته شد و لیبرالیسم مبتدل حاکم شد. گویا تحرک اجتماعی ما نادرست بوده است و عده‌ای فقط فهمیدند که اگر همه‌چیز به بازار سپرده شود، تکامل اقتصادی شکل می‌گیرد. از دیدگاه من، این اتفاق نتیجه کج‌فهمی و خودعقل‌پنداری این افراد بود.

◀ امروز و در شرایطی که دولت شعار عقلانیت و تدبیر می‌دهد، آیا امیدی به فاصله‌گرفتن از این اندیشه‌ها وجود دارد؟

در آستانه حل مناقشات بین‌المللی شاهد هستیم که با شکل‌گرفتن چشم‌انداز گشایش مسائل در عرصه‌های مختلف، صف‌بندی‌های این گروه شکل گرفته است. رانت‌خوارها در صف هستند؛ همان‌هایی که منافع آنها در عدم گشایش مشکلات است. در طرف مقابل بورژوازی ملی قرار دارد که می‌خواهد گشایش سیاسی و اقتصادی صورت گیرد؛ چراکه این قشر بر این باور هستند که توان رقابت و حضور در عرصه‌های بین‌المللی را دارند و اینها به‌دنبال حاکم‌شدن دموکراسی به تمام معنا و حذف بورژوازی رانتي هستند؛ زیرا بورژوازی رانتي در تمام بدنه اقتصاد ریشه دوانده است و یکی از موانع حرکت صحیح اقتصاد در

اقتصاد سیاسی



عکس: رونق رستخیزی شرق

ذره‌بین

همه‌برچسب‌های لیبرال‌های وطنی

رضا اسدآبادی

پوپولیسم و لائیسیته؛ این دو برچسبی است که همواره لیبرال‌های وطنی با آن منتقدان خود را نواخته‌اند. لیبرال‌های ایرانی که شناخت خوبی از نفوذ مذهب در جامعه ایرانی دارند، سال‌های سال با معرفی‌کردن اکثر گفتمان‌های رقیب (عمدتاً چپ‌ها) به لائذهبی و لاقیدی و بی‌اخلاقی، سعی کردند با ایجاد نوعی انحصار گفتمانی، مهر اندیشه خود را بر پیشانی جامعه ایران بکوبند. در این میان نئولیبرال‌ها با سانسور مبانی فلسفی لیبرالیسم، عملاً بنیان‌های لائیک و سکولار لیبرالیسم را پنهان کردند. آنان نگفتند که نگاه کسانی مانند دیوید هیوم، کارل پوپر، ولتر و دیگران به دین چگونه است، آنان سعی کردند آنتیسم و خداناباوری بسیاری از نظریه‌پردازان پیشین و امروزم لیبرال و دست راست را «دئیسم» یا نگرشی دینی که خدا را صرفاً خالق می‌داند و ارتباط آن را با جهان واقعی قطع‌شده می‌انگارد نشان دهند. حال که این نگاه و خوانش از مذهب در میان لیبرال‌های سایر نقاط جهان چندان همه‌گیر نیست. لیبرال‌دموکرات‌ها

در ایالات‌متحده بیش از پیش با مطالباتی مانند «دفاع از سقط جنین» شناخته می‌شوند. به‌این‌معنا می‌توان لیبرالیسم ایرانی را یک لیبرالیسم سانسورشده در حوزه فرهنگی و فلسفی نامید، اما در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی نیز تمام مطالب نظریه‌پردازان برجسته لیبرال بیان نمی‌شود. جان لاک که خود یک اسقف و مقام مذهبی بود، پیش از چرخش‌های سکولاریستی لیبرال‌های پس از خود، رسماً از نظارت تامه به پارلمان دفاع می‌کرد. یکی از مهم‌ترین چارچوب‌های موجود در مصوبات پارلمان‌ها از دید لاک «چارچوب‌های مسیحیت» است، اما لیبرالیسم ایرانی هرگز به این بخش از اندیشه‌های لاک نمی‌پردازد و بیشتر روی آثار و مواضع آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌خواهانه جان لاک تمرکز می‌کند. از سوی دیگر لیبرال‌ها و نئولیبرال‌های وطنی برچسب دیگری نیز به منتقدان می‌زنند: «پوپولیسم»! آنان به‌درستی پوپولیسم را نوعی «مردم‌فریبی» معنا کردند. وقتی رابرت موگابه، دیکتاتور زیمبابوه در میان مردم خود پول تقسیم کرد – و این عمل باعث شد ارزش پول این کشور به حدی افت کند که اسکناس‌های این کشور دیگر جای صفر نداشت – این عمل پوپولیستی خوانده می‌شد. سیاست توزیع یارانه مساوی برای تمامی مردم که توسط احمدی‌نژاد انجام شد، یک طرح پوپولیستی و مردم‌فریانه بود. اما مسئله اینجاست که لیبرال‌های وطنی در کنار اینها، دولت‌های یونان، ونزوئلا و حتی دولت آئنده در شیلی را «پوپولیست» می‌دانند. آنها حتی «مصدق» را نیز پوپولیست معرفی می‌کنند. علت این‌گونه برچسب‌زنی‌ها تحریف حرفه‌ای و زیرکانه مفهوم پوپولیسم است. آنان اساساً هرنوع بازتوزیع ثروت را عملی پوپولیستی می‌دانند. در این میان تنها اندیشه‌های اقتصادی و سیاسی اولترا راست و بنیادگرای بازار که توسط نئولیبرال‌ها نمایندگی می‌شوند، با این عمل مخالف هستند. در این چارچوب کلیه اندیشه‌های اقتصادی دیگر (انواع سوسیالیسم، انواع نگرش‌های اقتصادی اخلاقی و مذهبی و انواع سوسیال‌دموکراسی) پوپولیستی

هستند؛ چراکه به‌طور مثال از دید آنان توزیع رایگان مسکن از طریق ضبط ثروت‌های بادآورده بخش‌های مالی و دولتی‌هاست. در این چارچوب سوداگرانه اشتباه است. اما لازم است پرده‌های تزویر پاره شود و مردم بدانند که چه گروهی مردم‌فریب هستند. جریان‌ات آزادی‌خواه و برابری‌طلب در جهان عمدتاً ضدیت مشخص خود را با منافع بخش‌هایی از جامعه بیان می‌کنند اما ضدیت لیبرال‌ها و نئولیبرال‌ها با منافع طبقات اجتماعی نمی‌شود که «قدرریش‌هایک»، نظریه‌پرداز اقتصاد لیبرال‌های وطنی هم یک دموکرات و آزادی‌خواه نبود.

◀ سؤال دقیق من این است که با وجود تیم اقتصادی با ترکیب و گرایش مشخص، آیا امیدی به تکرارنشدن اتفاقات گذشته در دولت هست یا خیر؟

آنچه می‌توان به دولت توصیه کرد، این است که از تکرار گذشته پرهیز کند و تفکر بازگشت به دهه ۷۰ را نداشته باشد. این خطر با دولت همراه است، چراکه افرادی که در دولت حضور دارند بعضاً سیاست‌های نادرست و شکست‌خورده دهه ۷۰ را دنبال می‌کنند. این افراد خود را دانای کل دانسته و توجهی به هشدارها و تجربیات گذشته ندارند. یکی دیگر از خطرات درک‌مین دولت، بورژوازی رانتي است، همان‌هایی که به‌دنبال انتخابی‌کردن شهردار و انتقال پایتخت هستند. این تفکرات خطرناک می‌تواند عواقب بسیار وخیمی برای کشور به‌دنبال داشته باشد. بعضی‌ها بر این باورند که با انتخابی‌شدن شهردار دموکراسی در کشور حاکم خواهد شد؛ اما فراموش نکنیم هیچ انتخاباتی به خودی‌خود نشان‌دهنده جاری‌بودن دموکراسی در کشورها نیست حتی انتخابات ریاست‌جمهوری. شکل‌گرفتن دموکراسی نیازمند تقویت نهادهای مردمی است و وجود احزاب آزاد. در جایی که مردم محتاج نان شب باشند، انتخابات نشانه دموکراسی نیست. این‌واژه زمانی معنا پیدا می‌کند که نهادهای مدنی، سیاسی و حوزه‌های عمومی امکان فعالیت مستقل و آزاد داشته باشند. با قرارگرفتن اینها در سیطره حوزه سیاسی انتخابات معنا پیدا نمی‌کند؛ چراکه حوزه سیاسی همواره تحت سیطره بورژوازی دولتی رانتي است و این غلبه آشکار و پنهان دارد که برای کشور می‌تواند خطرناک باشد.

ادامه از صفحه ۹

جامعه آرمانی یا اجتماع کارآمد

آزادی و کارآمدی

آزادی پایه نوآوری، خلاقیت و پیشرفت است. وقتی آزادی محدود شود، امکان نوآوری در صنعت، فرهنگ، اقتصاد و… سلب می‌شود و جامعه در رکود قرار می‌گیرد. با وجود این، کارآمدگرا در پی تحقق آزادی نیست، بلکه قصد کارآمدسازی را دارد و آنجایی که مستدل نشان داده شود که آزادی، کارآمدی سیستم را کاهش می‌دهد، با وضع قوانینی عقلانی که محدودیت ایجاد کند، همدل می‌شود.

عدالت و کارآمدی

آیا عدالت به‌عنوان یک مفهوم آرمانی، ضرورتاً با افزایش کارآمدی اجتماعی هم‌راستا است؟ آرمان‌گرا عموماً بر واژه عدالت اصرار می‌ورزد، ولی کارآمدگرا با توجه به هر سیستم اجتماعی، به تعریفی خاص از مفهوم عدالت که با انگیزه افراد همسو است و به رضایت بیشتر افراد انجامد، می‌گراید.

مردم‌سالاری و کارآمدی

از دیدگاه یک آرمان‌گرا که آرمان او مردم‌سالاری است، مردم‌سالاری یک اصل است، زیرا این مردم هستند که حق حاکمیت دارند. اما کارآمدگرا ساختار حکومت را تنها یک ابزار برای کارآمدسازی سیستم می‌داند. یک سیستم اجتماعی، هم نیازمند پویایی و هم نیازمند پایداری است. اگر در طبقه راهبران، پویایی نباشد، با گذر زمان ایده‌های آنها تمام و راکد می‌شود و در حالی که بقیه اعضای جامعه وارد آینده شده‌اند، راهبران را گذشته‌جا مانده‌اند. همچنین اگر در طبقه راهبران پایداری نباشد و سرعت گردش نخیکان به حدی باشد که هر راهبری قبل از پیاده‌کردن ایده‌هایش کار را به دیگری واگذارد کند، آنگاه هیچ کاری جلو نمی‌رود و همه ایده‌ها ابتر می‌ماند. کارآمدگرا برای اینکه سیستم کار باشد، به توازنی بین پویایی و پاییی برای حاکمیت اصرار می‌ورزد. او، بر خلاف آرمان‌گرایی، از موضع اینکه مردم‌سالاری حق انسان است سخن نمی‌گوید، بلکه وابسته به شرایط جامعه، از میزان مشخصی از پویایی و پایداری که به هم افزایی و کارآمدی بیشتر منجر می‌شود، دفاع می‌کند.

قانون‌گذاری و کارآمدی

می‌توانیم قوانین را به دو دسته قوانین بازدارنده و قوانین تسهیل‌کننده تقسیم کنیم. قوانین بازدارنده قوانینی هستند که وضع می‌شوند تا از رخ‌دادن خطا توسط اعضای جامعه جلوگیری کنند و هدف از قوانین تسهیل‌کننده ایجاد امکانی برای اعضای جامعه است تا بتوانند بیفزایند و آبادانی کنند. آرمان‌گرایان به قوانین بازدارنده علاقه بیشتری نسبت به قوانین تسهیل‌کننده، نشان می‌دهند و کارآمدگراها برعکس این علاقه را دارند.

راهبرد کارآمدگرایی



همان‌طور که گفتیم، آرمان‌گرایی در پی تحقق جامعه آرمانی و کارآمدگرایی در پی ایجاد اجتماع کارآمد است. تحقق یک جامعه آرمانی چیزی جز تبدیل‌کردن همه اعضای جامعه به فرشتگانی که هم‌راستا آرمان‌ها هستند، نیست.

به همین دلیل، یک آرمان‌گرا برای تحقق اهداف خود، می‌کوشد تا اندیشه مردم جامعه را تغییر دهد. برای مثال، او در خطابه از مردم می‌خواهد تا اخلاق‌گرا باشند، به حس هم‌نوع‌دوستی احترام بگذارند یا با نوشتن کتاب‌های فراوان، در قامت یک روشنفکر اجتماعی یا مبلغ مکتبی ظاهر می‌شود تا بتواند اندیشه مردم را منقلب کند و بدین‌وسيله بهشت مورد نظر خود را در زمین پیاده کند.

آرمان‌گرایان عموماً می‌نالند که مردم آن‌قدر که باید آگاه، اخلاقمند، مصمم و… نیستند و برای همین، جامعه در این وضعیت نابسامان قرار گرفته است. انسان‌ها با توجه به باورها، رفتارها، و… انواع (تایپ‌های) مختلف دارند و راهبرد آرمان‌گرایی آن است که همه انواع را به یک نوع مشخص تبدیل کند تا آرمان برآورده شود. برخلاف آرمان‌گرایان، کارآمدگرایان به‌دنبال تبدیل‌کردن اعضای جامعه به فرشتگان همسو با آرمان (تبدیل‌کردن همه انواع به یک نوع مشخص) نیستند. آنها برای رسیدن به اهداف خود (افزایش کارآمدی اجتماعی)، در پی تغییر اندیشه مردم نیستند، بلکه در پی طراحی مکانیسم‌های اجتماعی کارآمدی هستند که با انگیزه اعضای جامعه سازگار باشد و خود مردم در حالی که در جهت برآورده‌کردن منافع فردی خود کام برمی‌دارند، مکانیسم‌های اجتماعی را به جلو برانند و اهداف مکانیسم‌ها را محقق کنند.

راهبرد آرمان‌گرایان برای تحقق جامعه آرمانی هدایت و تغییر اندیشه مردم و راهبرد کارآمدگرا برای ایجاد اجتماع کارآمد،

طراحی مکانیسم‌های اجتماعی انگیزه‌سازگار است. جهان سوم جایی است که اگر بخواهی خانه‌ات را آباد کنی، باید کشورت را ویران کنی و اگر بخواهی کشور خود را آباد کنی، باید خانه‌ات را ویران کنی. این جمله تصریح می‌کند مکانیسم‌های اجتماعی در کشورهایی جهان سوم، از آنجا که توسط آرمان‌گرایان طراحی شده‌اند، به نحوی اندیشه مردم را تغییر می‌دهند که چرا فرشتگانی در راه عدالت، منافع اجتماعی هم‌راستا نیستند و به فرسایش و ناکارآمدی می‌انجامند. به‌طور کلی چون آرمان‌گرایان در پی تغییر اندیشه مردم هستند، اصلاً در طراحی مکانیسم‌های اجتماعی، انگیزه‌های فردی و منفعت‌خواهی مردم را محترم نمی‌شمارند. همین امر سبب می‌شود آرمان‌گرایان با شکست روبه‌رو شوند و هنگام شکست، مردم را منمهم می‌کنند که چرا فرشتگانی در راه عدالت، آگاهی، آزادی و … نیستند. تجربه‌های تاریخی نشان داده در بیشتر مواقع، آرمان‌گرایی در عمل بر ضد خود آرمان تبدیل شده است. عدالت‌خواهی به نقض حقوق کارگران و فساد حاکمان، آزادی‌خواهی به زنجیرشدن مردم و اخلاق‌گرایی به فساد و ریاکاری انجامیده است. این در حالی است که وقتی مکانیسم‌های اجتماعی انگیزه‌سازگار باشند، دیگر نیاززی نیست که مردم جامعه برای رسیدن به آرمان‌ها فداکاری کنند، زیرا در حالی‌که هر فرد در جهت منفعت شخصی خود کام برمی‌دارد، منافع اجتماعی نیز برآورده می‌شوند.

◀ عضو هیات علمی دانشگاه صنعتی شریف